

از تاریخ چه بیاموزیم بهتر است؟

گفتن اینکه ما ایرانی ها با تاریخ ده هزار ساله این کشور را حفظ کرده ایم حقیقت دارد. اما تا زمانی که واقعیات تاریخی را برای مردم باز نکنیم روشن بینی ما مردم ذهنی و فقط به تاریخ خود می نازیدم و ناسیونالیسم افراطی را تقویت کرده که چندان از مذهب افراطی دست کمی ندارد. با تجزیه و تحلیل درست تاریخ از ذهنگرایی خود بکاهیم: در هر زمان واقعیات درونی ذهن، روح و جسم ما و واقعیات بیرونی، یعنی اجتماع و محیط زیست در رابطه با هم رشد و روی رشد هم تاثیرات متقابل می گذارند. تاثیرات این کنش و واکنش ها از طریق عقل و احساس و از طریق حواس پنجگانه به مغز رفته و ذهن، روح و جسم ما را درگیر و به کندوکاو و می دارند. ماحصل آن، تجارب و شناختهای خوب و بدی هستند که در برخورد های بعدی ما با واقعیات اجتماعی و محیط زیست به عنوان عامل بکار گرفته می شوند، پس بنابراین در برخورد با واقعیات اجتماعی و محیط زیست با هم همفکری، مشورت و همکاری کنیم تا بدانیم کجاها عقلی، کجاها احساسی و کجاها از هردو به موقع و به اندازه استفاده کنیم تا کمتر اشتباه کنیم.

اما از آنجا که ما در طول تاریخ علم نداشته ایم و در

برخورد با واقعیات نمی دانستیم کجاها عقلی و کجا ها احساسی و کجا ها از هر دو به موقع استفاده کنیم همفکری و همکاری های ما درهم و برهم و خرابی به بار آورده اند.

از دل این ساختار رشد یابنده مخرب خیال پردازی، توهم، بی سوادی، ندانمکاری، ناتوانی های ما شکل می گرفتند که یک سر آنها در ذهن، روح، عقل، احساس و جسم بیمار فرد و افراد و سر دوم آن در اجتماع و محیط زیست خراب شده توسط انسان و سر سوم آن در مذهب، ناسیونالیست و قومگرایی افراطی و سر چهارم آن در نظامهای اقتدارگرا در هر زمان بوده اند. همه این خرابی ها را انباشته و بدون اصلاح به نسلهای بعدی انتقال داده ایم.

مثلا در زمان کوروش بزرگ اجتماعات و محیط زیست خراب بودند. او و همفکرانش در برخورد با واقعیات اجتماعی و محیط زیست از عقل سلیم و احساس سالم استفاده و اوضاع را بهتر کردند. آرامش نسبی ذهنی، روحی عقلی، احساسی و جسمی را به جوامع آن زمان برگرداندند. بعد از او وارثان نادان و جاه طلب عقل و احساس را در برخورد با واقعیات درست بکار نبردند و اوضاع را خراب کردند. ته مانده آن را اسکندر مقدونی نادان خراب تر کرد. دوباره در دوره اشکانیان مردم از اشتباهات خود درس گرفته و با بکارگیری درست تر عقل

و احساس اوضاع را از نو درست کردند. در آخر همین حکومت بی عقلان و بی عاطفه ها همه چیز را بر باد دادند. پس از مدتی دوباره مردم با همگرایی، همفکری و همکاری حکومت ساسانی را تشکیل و تا زمان انوشیروان اوضاع خوب، ولی بعد از او دوباره بی عقلان و بی احساسان سوار و جنگهای داخلی و خارجی را دامن زدند. عرب های بادیه نشین از فرصت سوء استفاده و سلسله ساسانی را سرنگون و بسیاری از آثار ارزشمند ما را از بین بردند یا دزدیدند. اما به خاطر عقب ماندگی نتوانستند از آنها استفاده کنند. عربها با فتح و الفتوح اروپا این آثار را به عنوان آثار خود به اروپا بردند تا وانمود کنند که ما خیلی پیشرفته ایم.

پس از چند قرن بدبختی و فلاکت عربی دوباره ایرانی ها با همفکری و همکاری سر عقل و احساس بر می گردند. دانشمندان و متفکرانی مثل ابوعلی سینا، خیام، فردوسی و غیره ظهور می کنند. دوباره سلطان محمد خوارزمشاه جاه طلب بی عقل و بی احساس ۵۰۰ بازرگانان مغولی را می کشد و پای لشکرکشی مغولها را به ایران باز می کند. دوباره کشت و کشتار و آثار علمی ما نابود و یا دزدیده و بعضی از آنها از اروپا سر در می آورند که زیر سلطه مغول ها بودند.

به این طریق کشورهای اروپایی با کمک علم ما،

بخصوص کتاب‌های ابوعلی سینا توانستند تا حدود زیادی مشکلات خود را اصلاح و برطرف کنند.

متقابلاً عرب‌ها، مغول‌ها، انگلیس و اروپاییان چندین قرن ذهن و روح ما را گرفتار احساس‌گور مطلق‌گرای مذهبی، ناسیونالیستی و قوم‌گرایی افراطی کرده بودند. ارتجاع داخلی و خارجی، بخصوص انگلیس بسیاری از باسوادان ما از جمله قائم مقام فراهانی و امیرکبیر ما را کشتند. چندین قرن ما نتوانستیم از تمدن بزرگ و از علم و دانش خود استفاده کنیم. ما نادان و قادر نبودیم که مشکلات ساختاری اروپایی‌ها را ببینیم و فقط پیشرفت آنها را می‌دیدیم. تزار روس با عهدنامه گلستان و ترکمنچای شمال ایران را مال خود کرد.

انقلاب مشروطه مردم مسخ شده ایران هم ناقص و نتوانست عقل سلیم، احساس سلم و علم را بر بشر ایرانی حاکم کند.

انگلیس، روسیه در دو جنگ جهانی تمام سیلوهای غلات را به روی مردم ایران بستند و نصف مردم ایران از گرسنگی و قحطی مردند.

رضا شاه به دستور ارباب خود انگلیس با کشف حجاب و سرکوب رقبای داخلی و با زور تا حدودی بر اوضاع مسلط و پیشرفت نسبی در جامعه حاصل و بعضی افراد رشد علمی پیدا کردند. رضا شاه از قدرت گرفتن آنها

ترسید. بسیاری از آنها را زندانی و یا برکنار و یا می
کشد. به همین خاطر کم کم رشد و پیشرفت که شروع شده
بود ترمز زده شد و تنها انحصارگرایی، قانون زور و
چپاول رضا شاه و نوکران و اربابانش حرف اول و آخر را
می زدند. جامعه که هنوز قحطی بزرگ را پشت سر
نگذاشته بود به طرف قحطی دیگر و ویرانی و یک انقلاب
دیگر پیش می رفت. ایران توسط انگلیس و روس اشغال و
انگلیس از ترس، رضا شاه را به جزیره موریس فرستاد تا
انقلابی در نگیرد. مصدق بزرگ از زندان رضا شاه آزاد
و کوروش وار با کمک عقل و احساس خود جبهه ملی
نیمپند را از افراد مختلف تشکیل و تا حدودی اوضاع را
سامان می بخشد. مصدق در مجلس و دولت بود و می
خواست با چند تا هوادار مردمی برای مردم کار درستی
بکند. اما این حرکت در عمل قفل شد، چون سرمایه داران
و بخشهایی از جبهه ملی در مجلس و دولت و ارتجاع
مذهبی و اربابان، بخصوص انگلیس ترسیدند و شروع به
خرابکاری و تمام آنها را به گردن مصدق می انداختند تا
کم کم مردم به مصدق بدبین و پشت کنند. اشتباه مصدق این
بود که باید خیلی زودتر از مقام نخست وزیری و مجلس
استعفاء می داد تا مردم ببینند که مصدق با این خرابکاران
نیست. اگر به موقع استعفا داده بود همه جنایت‌های
ارتجاعیون درباری و مجلس به پای او و یارانش نوشته

نمی شد. هم وجهه اش بین مردم و اپوزیسیون بهتر می شد. هم مردم و بخشی از اپوزیسیون که نسبتاً سالم بودند در کنار مصدق قرار می گرفتند. هم مصدق با مردم و بخشی از اپوزیسیون سالم با همفکری و همکاری با هم عقل سلیم و احساس سالم خود را تقویت و با اتحاد با هم یک جبهه نصفه نیمه پیدا و با کار تشکیلاتی جلوی رشد ارتجاعیون مذهبی و ناسیونالیستی افراطی درباری و غیر درباری و جلوی نفوذ انگلیس گرفته می شد. اما متأسفانه چنین نشد و مردم فریب خورده و اپوزیسیون پر از اشتباه و وازده به مصدق پشت کردند و کودتای ۱۳۳۲ به رهبری انگلیس و آمریکا شروع شد.

بعد از کودتای ننگین ۱۳۳۲ و کشتار زیاد از مردم و اپوزیسیون، انگلیس و آمریکا عامل اصلی کودتا پسر رضا شاه محمد رضا شاه را از نو به حکومت می رسانند. در این دوره رژیم ایران زیر سلطه غربی ها و با آنها چندان مشکل نداشت. نوجوانان و جوانان ایرانی با علم غرب آشنا و یاد می گرفتند.

پس از چندین قرن در سال ۱۳۵۴ توسط ابر مرد گرد ایرانی دکتر عبدالرحمان شرفکندی برای اولین بار کتاب قانون طب ابوعلی سینا بطور کامل از عربی به فارسی ترجمه می شود. جوانان و نوجوانان از عقب ماندگی چند قرنه فاصله می گرفتند. آنها با کمک علم جایگاه بکارگیری

عقل و احساس را در برخورد با واقعیات بهتر پیدا می کردند.

اما ۱۵ سال مانده به آخر رژیم شاه ناسیونالیستهای افراطی، دست اندرکاران رژیم شاه، سرمایه داران داخلی، روحانیون درباری و روحانیون افراطی، مثل خمینی که همگی بی عقل و دشمن عقل و گرفتار احساسکور مذهبی و ناسیونالیسم افراطی و اربابان خارجی، بخصوص اسرائیل، انگلیس، اروپائیان، آمریکا و روسیه از رشد علمی نوجوانان و جوانان ترسیدند. این جنایتکاران همان جنایاتی که در طول تاریخ می کردند را دوباره شروع و با محدودیت، محرومیت، تبلیغات ضد غرب و ضد رژیم شاه و تبلیغات سکسی و تبلیغاتی به نفع مذهب و به نفع خمینی و همچنین با زندان، شکنجه، اعدام و با برچسب های کمونیستی به مردم بر انزوا، رکود و مسخ شدگی مردم، بخصوص نوجوانان و جوانان افزودند. آنها مانع از رشد درست علمی، عقلی و احساسی مردم در برخورد با واقعیات اجتماعی و محیط زیست می شدند.

در برابر مشکلات عقل مردم ضعیف و احساس یاور عقلی درست نداشت و در برخورد با مشکلات ناتوان و همه چیز را با دروغ، سرهم بندی و توجیه گرایی به خورد نوجوانان و جوانان منزوی، درجا زده و بی عقل می داد تا بطور کاذب ذهن، روح و جسم مسخ شده آنها از هم نپاشند.

احساس آنها با این سرهمبندی ها و دروغ ها کور شد. با تبلیغات آخوندها به نفع مذهب و خمینی احساس مردم کور تر و احساس کور لجن مذهبی ذهن و روح مردم را پر کرد. نگارنده در مقالات متعدد به ریشه شکل گیری خدا، مذهب، ناسیونالیسم و قومگرایی و کمونیسم پرداخته ام. در این مبحث بیشتر وارد آنها نمی شوم.

احساس کور مذهبی دشمن عقل و حاکم بر ذهن و روح لجن آخوندها به آخوند ها گفت که برای تقویت من به مردم بگویند که به مسجد و حسینیه بروید و پای روضه امام حسین گریه کنند تا خداوند گناهانشان را ببخشد و به یاری امام خمینی و اسلام ناب محمدی رژیم شاه غرب زده سرنگون و دنیا و آخرت آنها درست شود. به مردم بگویید؛ اگر این عقل و علم است که رژیم شاه دزد و غارت گر و اربابان غربیش می گویند، ما این عقل، علم و پیشرفت را نمی خواهیم.

همه نوجوانان و جوانان مسخ شده، بی عقل، منزوی و گرفتار احساس کور مذهبی نیز از عقل ناقص و راکد خود و از عقل و علم ناقص و وابسته به غرب که رژیم بنا نهاده بود بدشان آمد. همگی به فرمان احساس کور مذهبی آخوندیسم و احساس کور مذهبی حاکم بر ذهن و روح خودشان گفتند که اگر این علم و عقل است که رژیم شاه می گوید و ما را به غرب وابسته و غارت می کند ما آن

را نمی خواهیم.

با این شعار ها در کف خیابان ناسیونالیسم افراطی رژیم شاه وابسته به غرب و احساسکور ناسیونالیستی شاه (کوروش بخواب ما بیداریم همراه با چشمنهای دو هزار پانصد ساله شاهنشاهی) در برابر مذهب افراطی و احساسکور مذهبی افراطی به رهبری خمینی در پیش روی مردم رنگ باختند.

احساسکور مذهبی حاکم بر ذهن و روح آخوندها و ذهن و روح مردم خودش را قدرتمند دید و به احساسکور ناسیونالیستی افراطی رژیم شاه گفت که تو غلط کردی که گفته ای که شاه سایه خدا بر روی زمین است. شما مذهب را ضعیف و آن را زیر سلطه خود آورده بودید. حالا ما مذهبی ها سوار بر گرده مردم می شویم و با سلطه اسلام ناب محمدی رژیم شاه ناسیونالیسم افراطی شما را شکست می دهیم. ما سایه خدا بر روی زمین هستیم نه شاه.

کشورهای اسرائیل، انگلیس، اروپایی ها و روسیه در ایران همین را می خواستند تا بتوانند با جا انداختن لجن مذهبی شیعه افراطی بیشتر از رژیم شاه ناسیونالیسم افراطی مردم را بچاپند. جنایات تاریخی دوباره تکرار شد. احساسکور شیعه حاکم بر ذهن و روح خمینی و آخوند های افراطی فرمان صادر کرد که من عقل شما را در صندوقچه ذهن و روح شما زندانی کردم. شما آخوندها هم

از سنی ها، ناسیونالیستها، قومگرایان و کلا اپوزیسیون
های مخالف رژیم شاه بخواهید که ته مانده عقل خود و
همچنین پیروان و هواداران شان را در صندوقچه ذهن، روح
خود زندانی کنند. عقل بی عقل، چون حکومت من
احساسکور مذهبی در ذهن و روح مسخ شده مردم به
درجه خدایی رسیده، پس باید از کربلا و قدس بگذرد و در
جهان فراگیر شود.

جریانات چپ، راست و مذهبی اپوزیسیون آن زمان
ترسیدند .

احساسکورهای حاکم بر ذهن و روحی سنی ها،
ناسیونالیستها، قومگرایان و کمونیست های افراطی
اپوزیسیون از روی ترس به احساسکور اسلام ناب محمدی
حاکم بر ذهن و روح خمینی و آخوندهای افراطی لبیک
گفتند و عقل ناقص خود و پیروان و هواداران را در
صندوقچه ذهن و روح خودشان زندانی کردند و بیشتر
گرفتار احساسکور ایدئولوژیک شده و سلطه احساسکور
مذهبی اسلام ناب محمدی و حکومت عدل علی به رهبری
خمینی را پذیرفتند تا خودشان زیر سلطه احساسکور مذهبی
حاکم بر ایران بر گرده مردم سوار و در قدرت و حکومت
به ظاهر ضد امپریالیستی خمینی شریک شوند»پیش به
سوی راه رشد غیر سرمایه داری»و رژیم شاه را سرنگون
کنند.

شادروان شاپور بختیار هم اشتباه کرد. اگر رژیم شاه دوسال زودتر دکتر بختیار را روی کار آورده بود مردم ضدیت چندانی با رژیم شاه نداشتند، شاید دکتر بختیار می توانست با تغییراتی در دولت رژیم شاه رضایت مردم که هنوز زیاد ناراضی نبودند را کم کم جلب کند و رژیم شاه را تا حدودی اصلاح کند. اما ارتجاع داخلی و خارجی و اربابان خارجی ترسیدند و اجازه ندادند که بختیار به موقع وارد سیاست بشود و بتواند برای مردم ناراضی کاری بکند. زمانی اجازه دادند که بختیار وارد سیاست شود که مردم از رژیم شاه متنفر و از آن بریده بودند. با آمدن دکتر بختیار یک میخی دیگر به تابوت رژیم شاه و تابوت ملی گرایی ایران زده شد، یعنی اگر مصدق می بایستی زودتر استعفا می داد تا کثافت کاری دولت و مجلسی ها به پایش نوشته نشود. بختیار باید می فهمید که خیلی دیر است و وارد سیاست نمی شد. نتیجه؛

عملکرد نا درست رژیم شاه و تبلیغات ضد شاه و ضد غرب و تبلیغات به نفع مذهب ارتجاعی و خمینی و آوردن بی موقع بختیار و همچنین آتش زدن سینما رکس آبادان توسط ارتجاع آخوندی و انفعال اپوزیسیون همگی پلهایی بودند که یکی پس از دیگری آنها را خراب کردند تا صلح و آشتی بین مردم و رژیم شاه صورت نگیرد. از اینجا به بعد بی عقلی، انزوا و مسخ شدگی مردم به اوج خود رسید.

در نبود عقل سلیم و احساس سالم، مردم را هزار و چهارصد سال عقب بردند تا دروازه مدینه فاضله اسلام ناب محمدی و ولایت عدل علی در مخیله بیمار مردم جا باز کرد و خمینی دجال در راس آن قرار داشت.

چرا جوانان و نوجوانان بیشتر به دام افتادند؟ همانطور که در بالا گفته شد اگر با واقعیات اجتماعی و محیط زیست نتوانیم برخورد عقلی و احساسی درستی داشته باشیم این محیط ها را خراب می کنیم. خرابی رشد آنها رشد ذهن، روح، عقل، احساس و جسم ما را نیز متقابلاً خراب تر می کنند. این خرابی ها برای نوجوانان و جوانان رشدیابنده حساس بیشتر از افراد مسن است. دوم در هر زمان نوجوانان و جوانان تجربه و شناخت ندارند. سوم آنها متناسب با سن خود آرمانگرا و رشد ذهنی، روحی، عقلی، احساسی و جسمی نو دارند و برای تقویت رشد آنها نیاز به یادگیری های نو دارند. چهارم محدودیتها، انزوا و رکود تحمیلی رژیم شاه اجازه رشد ذهنی، روحی، عقلی، احساسی و جسمی به آنها نمی داد. بدون یاور عقلی احساس در ذهن و روح آنها مجبور شد که با دروغ، روئابافی و لجن مذهبی همه چیز را به خورد آنها بدهد تا بطور کاذب ذهن، روح و جسم آنها موقتاً از هم نپاشند. این یعنی کوکتل انفجاری یک جامعه بحران زده.

یک جمع بندی از درس تاریخ:

کل تاریخ از گذشته تا به حال به ما می گوید که شما با واقعیات اجتماعی و محیط زیست رشد و روی رشد هم تاثیر متقابل می گذارید. شما انسانها با کمک هم باید یاد بگیرید که کجا ها عقلی و کجا ها احساسی و کجاها از هر دو درست و به جا استفاده کنید تا رشد شما با واقعیات اجتماعی و محیط زیست هماهنگ شود. شما با اطمینان به هم و با هم همفکری و همکاری از کوچک شروع کنید تا اگر اشتباه کردید آن اشتباه قابل اصلاح باشد و درسی بشود برای بعد. دوم با اتحاد، تشکل، همفکری و همکاری عقل ضعیف خود را از زندان صندوقچه ذهن و روح خود بیرون آورده و در برخورد با واقعیات اجتماعی و محیط زیست آن را تقویت می کنید. با تقویت عقل احساسکور مذهبی، ناسیونالیستی، قومگرایی و کمونیستی افراطی حاکم بر ذهن، روح و جسم شما ضعیف می شود و جای خود را به عقل سلیم و احساس سالم می دهد. این بود درس کلی تاریخ.

اما بشنوید از تجارب و شناختهای تلخ:
ما تجارب و شناختهای تلخ چند دهه رژیم شاه و رژیم آخوندی هم جزوی از تاریخ امروزی هستیم. ما ذهن، روح و جسم شما را مثل خوره می خوریم، چون شما ما را خراب کردید. اما در سر بزنگاه ها به شما می گوئیم که عزیز جون ایرانی اگر می خواهی که ما وجودت را مثل

خوره نخوریم فلان روز فلان اشتباه را کردی دوباره آن را تکرار نکن. دوم بسیاری از کارها به تنهایی شدنی نیستند. باید دو و یا چند نفره به هم اطمینان و با هم مشورت کنید. سوم ما تجارب و شناخته‌های تلخ میلیونی خودتان را در اختیار همدیگر قرار دهید تا اشتباه کمتر بکنید و بتوانید با کمک ما عقل و احساس را در برخورد با واقعیات اجتماعی و محیط زیست درست بکار بندید. بدین طریق شما مردم موفق تر و ما تجارب و شناخته‌های تلخ و مخرب هم اصلاح می شویم و دیگر مثل موریانه ذهن، روح و جسم شما را نمی خوریم، بلکه ما و عقل و احساس در رابطه با هم رشدیابنده شده و ذهن، روح و جسم شما را درست رشد داده و شما را به هم نزدیک می کنیم تا با هم همدل، همفکر، همکار، متشکل، متنوع و رشدیابنده بار بیایید. از طرفی دیگر علم امروزی حرف اول را می زند، پس باید علم را هم درست شناخت و یاد گرفت و درست بکار برد تا عقل و احساس در برخورد با واقعیات اجتماعی و محیط زیست درست رشد کنند. سوء استفاده از علم، یعنی خرابی عقل و احساس و بمب اتم و جنگ جهانی. تاریخ به گفتارش ادامه می دهد؛ خوشبختانه بعد از انقلاب شما مردم ایران

با کمک هم عقل زندانی خود را تا حدودی از صندوقچه ذهن و روح خود بیرون آورده و احساسکور حاکم بر ذهن،

روح و جسم خودتان را با کمک عقل اصلاح کرده و با واقعیات اجتماعی و محیط زیست بیشتر تطبیق می دهید. به همین خاطر احساسکور مذهبی و ارتجاعیون مذهبی و چپ و راست افراطی را کم و بیش شناخته اید و به آنها پشت کرده اید. «پشت به دشمن روی به میهن». شما امروزه از تجارب و شناخته‌های هر چند تلخ زمان شاه و این ۴۸ سال حکومت منفور آخوندی بهتر استفاده می کنید و آن اشتباهات قبلی را با کمک هم کم کم برطرف می کنید. کم و بیش یادگرفته اید که از مشورت با همدیگر استفاده و کم کم یاد می گیرید کجاها عقلی، کجاها احساسی و کجاها از هر دو استفاده کنید. ما این را در این چند دهه، بخصوص جنبش انقلابی مهسا دیدیم. شما به دعوت نتانیاهو برای شورش داخلی و جنگ داخلی نه گفتید و همه اینها مهم است، البته این مهم کار یک شبه نیست. شما باید با اطمینان به هم هسته های دونفره و چند نفره درست کرده و در هر زمینه ای که مایل هستید از کوچک کاری را شروع کنید که اگر اشتباه کردید اشتباه هم کوچک و قابل اصلاح باشد و درسی بشود برای برخورد های بعدی با واقعیات اجتماعی و محیط زیست و زندگی شخصی.

به گفته تاریخ موارد بالا همان گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک زرتشت بزرگ معلم تاریخ ما است. از آنها درس بگیریم و با جان و دل از آن پاسداری کنیم.

پاینده و جاویدان ایران عزیز ما

اکبر دهقانی نازروانی